# اشاره

در تربيت خانوادگي يك بحث تعليم و یک بحث تربيت عبادي و اعتقادي و حكمي و فقهي بود كه حدود بحث‌های فقهي آن مشخص شد.

موضوع ديگر در تربيت خانوادگي تربيت روحي و عاطفي است که مقدماتی را عرض كرديم.

در حوزه تربيت روحي و عاطفي يك بخش محبت و ابراز محبت است كه يك اصل اخلاقي مهم و عمومي اسلام است در حوزه خانواده هم موردتوجه قرار گرفته است.

آیا در بحث محبت و ابراز محبت تكليف شرعي وجود دارد و تا چه حدي است؟

## محبت

بحث كلي محبت، در بحث روانشناسي شخصيت به‌خصوص مطرح شده و آنجايي كه بحثي از نيازهاي انسان مطرح است. مثلاً هفت هشت ده كتاب روانشناسي شخصيتي كه وجود دارد در بخش نيازها و انگیزه‌ها يك بحث نيازهاي طبيعي است و يك فصل هم نيازهاي فرا طبیعی است در نيازهاي فرا طبیعی يا نيازهاي ثانويه يا پيشرفته انواع و اقسامي ذكر شده كه روانشناس‌هایی مثل و آدلر و هرنای و آلپورت بيش از همه به اين مقوله پرداخته‎‌اند كه انواع نيازها را براي بشر ذكر كرده‌اند مستند به تحقيقاتي كه دارند و تقسیم‌بندی‌های متفاوتي از اين نيازها انجام شده كه يكي نيازهاي جسماني و طبيعي و نيازهاي فرا جسمی و فرا طبیعی است هرکدام اقسامي دارد و طبقه‌بندی‌شده آلپورت روي اين كار كرده و ديگران هم كار كرده‌اند از جمله... كه چهار پنج طبقه اصلي قرار داده و در هر طبقه تقسيماتي كرده است و نكات مهمي در نظريات شخصيت در باب نيازها و تأثير این‌ها در شخصيت انسان بيان شده است.

مطالب مهم و اساسي در اين كلمات آمده که بخش‌هایی مورد اتفاق این‌هاست البته اختلاف انظار در تئوری‌های شخصيت در روانشناسي وجود دارد. يكي از چيزهايي كه تقريباً مورد وفاق است نياز به حرمت و احترام و كرامت شخص است و اگر این‌ها هم نگفته باشند به نحوي می‌توانيم از آيات و این‌ها استفاده بكنيم.

انواع نيازها و نقش و دیدگاهی كه روانشناسي دارد و آنچه می‌شود از قرآن و متون ديني استفاده بكنيم. به‌عنوان مقدمه نياز به احترام و اكرام و ارزش‌گذاری نسبت به شخصيت و نياز به دوست شدن، اينكه بشر نياز دارد كه دوست داشته بشود در ارتباط با ديگران باشد دراین‌ارتباط موردعلاقه و اكرام باشد كه في‌الجمله مورد اتفاق بسياري از روانشناس‌ها هست در منطق اسلام هم این‌طور است؛ البته در تفاصيل و جزئيات جاي بحث و سخن فراواني وجود دارد كه عمده اين بحث‌ها را در تفسير تربيتي در سلسله مباحث تربيتي در جاي خود عرض خواهيم كرد.

اصل نياز به دوست داشته شدن، نياز به احترام گذاشته شدن و اكرام و محبت براي بشر امر محرزي است هم در منطق ديني هم در تجربه‌اي كه خود بشر دارد و هم در دیدگاه‌های مختلف روانشناسي اصل اين محرز است. مثلاً این نياز چه نسبتي با نيازهاي طبيعي يا ساير نيازهاي فوق طبيعي دارد.

طبقه‌بندی مزلو طبقه‌بندی ويژه‌ای است و جزئياتي دارد كه اختلاف‌نظر هست و از ديد اسلام راجع به آنها نياز به كار بيشتري دارد؛ اما در اصل واضح است و راجع به آن هم بحثي نيست. روانشناسي شخصيت شلث کتاب مشهور متداولي است کتاب‌های ديگري با همين عنوان روانشناسي شخصيت هست و به بحث نيازها پرداخته شده و از جمله نياز به دوست داشته شدن و نياز به احترام و اكرام، يك نكته مقدماتي ديگر اين است كه بشر هميشه به اين نياز دارد در دوران كودكي اين نياز قوي‌تر است؛ نياز به دوست داشتن و دوست داشته شدن و احترام نيازي است كه در دوره كودكي هم وجود دارد بلكه قوی‌تر است و تأثير زیادی دارد كه در روانشناسي شخصيت و در روانشناسي رشد در مراحل رشد به اين مسئله اشاره شده است. انسان هرچقدر کامل‌تر بشود يك نوع استقلالي پيدا می‌كند كه كمتر اين نياز را حس می‌كند ولي در دوره كودكي فوق‌العاده تحت تأثير اين نياز و پاسخ گرفتن اين نياز هست.

### مقدمه اول

يك مقدمه اين است كه اصل نياز به دوستي و محبوب شدن و احترام ديدن نياز ثابتي است و تقريباً مورد اتفاق است.

### مقدمه دوم

مقدمه دوم اين است كه اين نیاز در كودكي هم وجود دارد و نقش زيادي در شکل‌گیری شخصيت و این‌ها دارد. بحث ما در بحث تربيت روحي عاطفي ابتدا در حوزه محبت و اكرام است كه در روايات هم به‌طور مستقيم پرداخته شده است.

## ادله محبت

با توجه به مقدمات سؤال اين است كه محبت ورزي و داشتن محبت در عالم قلبی و اظهار اين محبت نسبت به كودكان در فضاي خانواده آيا وظيفه و جنبه شرعي وجود دارد يا نه؟

### ادله عامه و خاصه

ادله عامه كه آيه وقايه و مضاره و ائتمار و رساله حقوق يا اخبار تأديب كه پنج شش دليل عام داريم كه همه‌جا آنها را در بحث تربيت خانوادگي موردبحث قرار می‌دهيم در آنها اين موضوع به‌طور ويژه مطرح نشده بلكه وقايه عن النار يا ائتماره و امثال این‌ها آمده است.

#### استدلال به ادله عامه

استدلال به ادله عامه متوقف بر اين است كه هر جا بی‌توجهی به اين نياز موجب اين می‌شود فرد از نظر شخصيتي مشکل‌دار بشود و ناهنجار بار بيايد و در معصيت و گناه و انحرافات قرار بگيرد واجب می‌شود، اگر در حدي است كه ترك آن موجب می‌شود كه كمال لازم را نداشته باشد ارائه محبت و ابراز آن مستحب می‌شود. بر اساس ادله عمومي كه ما در فقه تربيت خانوادگي داريم كه پنج شش دليل عمومي است بايد بگوييم هر جا كه فقدان ابراز محبت موجب ابتلاي فرد به آسيب روان‌شناختی بشود و او را مبتلاي به ناهنجاری‌های شرعي بكند و مبتلاي به نوعي ترك واجب يا فعل معصيت بشود اگر چنين احتمال عقلائي در بابش می‌دهد يا اطمينان دارد واجب می‌شود و بايد اين اقدام را انجام بدهد اگر در اين حد نيست در حوزه مستحبات می‌شود. پس محور اول ادله عامه است و نتيجه ادله عامه هم در محبت و محبت ورزي است.

#### استدلال به ادله خاصه

##### روایت اول

ادله خاصه كه بخش دوم ادله است بايد دید که در روايات راجع به محبت در فضاي خانواده و نسبت به فرزندان دليل معتبري داريم يا نداريم. هفت هشت روايت را می‌شود به نحو دلالت مطابقي و مستقيم يا به نحو التزامي به آن تمسك كرد. اولين روايت، روايت سوم باب هشتادوهشت ابواب احكام اولاد هست **وَ عَنِ الصَّادِقِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ «أَحِبُّوا الصِّبْيَانَ وَ ارْحَمُوهُمْ- [وَ إِذَا] وَعَدْتُمُوهُمْ شَيْئاً فَأَوْفُوا لَهُمْ فَإِنَّهُمْ لَا يَرَوْنَ إِلَّا أَنَّكُمْ تَرْزُقُونَهُمْ»**[[1]](#footnote-1)

حضرت سه دستور از پيامبر بزرگوار اسلام نقل می‌كند يكي محبت ورزيدن به بچه‌ها يكي رحم و مهرباني داشتن نسبت به آن‌هاست و يكي هم وفاي به وعد نسبت به بچه‌ها است.

##### بررسی سندی و دلالی روایت

گر چه اين روايت هم در كافي و هم در تهذيب و هم در من لا يحضر آمده سندش هم احمد بن محمد و ابن فضال معتبر هستند اما در همه نقل‌ها عبدالله بن محمد بجلي است كه توثيق خاصي ندارد؛ و لذا اين روايت معتبر نيست.

از نظر دلالي يك نكته «**احبوا الصبيان**» است، محبت يك امر قلبي است. دو احتمال در باب أحبوا هست:

اولاً: مقصود ظاهر اولیه‌اش هست يعنی خود امر قلبي همین‌که از نظر عاطفي و طبيعي در آدم‌ها هست شرع هم توصيه می‌كند كه محبت داشته باشيد؛

ثانیاً: جايي كه می‌گويد محبت داشته باشيد درواقع می‌خواهد بگويد محبت را ابراز بكنيد.

امر قلبي اولاً وجود دارد و گفتن ندارد ثانياً در عالم قلب چه تأثيري دارد عرفيت ندارد كه به آن امر بكنيم.

در احتمال دوم شاید مقصود اظهار محبت باشد ثالثاً هر دو را می‌گويد احبوا كه می‌گويد درواقع می‌گويد دوستي بورز و اين دوستي را ابراز بكن. در احتمال اول منعي ندارد كه ظاهر اوليه خود دليل را بگيريم احبوا يعني محبت داشته باشيد در دلتان نسبت به او علاقه‌مند باشيد و محبت بورزيد و مانعي ندارد كه همان معناي اول كه ظهور اولیه‌اش است را بگيريم گر چه ممكن است بگوييم كه ابراز و این‌ها را هم می‌گيرد ولي خود امر قلبي را می‌گيرد براي اينكه ظهورش آن است.

###### شبهه

ممكن است كسي شبهه بكند اين امر قلبي اختياري نيست پس نمی‌شود امر به او تعلق بگيرد.

###### پاسخ

جوابش اين است كه بسياري از اموري قلبي اختياري است و با مقدمات می‌شود در انسان محبت يا نفرتي ايجاد بشود اينكه محبت و نفرت و اعتقاد و اين امور قلبي این‌طور نيست كه صرف اينكه این‌ها قلبي شد از حوزه اختيار بيرون برود ممكن است امور قلبي باشد و در حوزه اختيار انسان باشد؛ و لذا بايد تصوير بكنيم که امور قلبي بشر به دو بخش تقسيم می‌شود امور قلبي غير اختياري و امور قلبي كه جنبه اختياري دارد و به همين دليل چون امور قلبي اختياري داريم می‌گوييم آنها در دایره فقه هم قرار می‌گيرد و لذا فقه فقط فقه جوارحي نيست فقه جوانحي هم داريم و به همين دليل فقه العقيده و فقه الاخلاق را قبول داريم و بسياري از رفتارهاي دروني و باطني اختياري وجود دارد و همه آنها می‌تواند متعلق حكم شرعي و احكام خمسه بشود، محبت هم يك امر قلبي و امر قلبي است و گاهي ممكن است محبت غير اختياري در كسي پيدا بشود اما بسياري از این‌ها اختياري است.

آنچه روايت می‌فرمايد **«هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْض‏»[[2]](#footnote-2)**، دين جز حب و بغض نيست معلوم می‌شود حب و بغض امر اختياري است كه قوام دين به اين حب و بغض است.

تولي و تبري و حب و بغض همه جنبه اختياري دارد منتهي به اختياريت مقدمات است، مقدماتش هم يك بخشي معرفت است اينكه كسي نسبت به خدا و اوصاف او معرفت ايجاد بكند يا بر معرفت خودش بيفزايد موجب می‌شود انسان علاقه‌ای به خدا پيدا بكند يا بغض و كينه در خودش ايجاد بكند؛ و لذا مثل بغض و كينه و محبت و عداوت و تولي و تبري و اوصاف روحي و نفساني، مثل بسياري از فضائل و رذایل اخلاقي ديگر مثل حسادت و تواضع و غرور چيزهايي است كه جنبه‌های دروني دارد و همه می‌تواند اختياري باشد به اختياريت مقدمات است مقدماتش چند نوع است؛

يك نوع از مقدمات امور نفساني مقدمات معرفتي و علمي است يعني در خودش علم و آگاهي ايجاد می‌كند كه آن علم مولد محبت است بخشي هم می‌تواند تمريناتي باشد؛ و لذا محبت مثل بسياري از اوصاف روحي و نفساني می‌تواند اختياري باشد، همان‌طور كه اعتقادات و باورها یا علم و آگاهي می‌تواند اختياري باشد؛ و لذا هم علوم و آگاهی‌های ما و هم باورها و اعتقادات دروني ما هم صفات و خصائص و ویژگی‌ها و فضائل و رذایل اخلاقي و هم يك نوع افعال نفساني كه می‌تواند در ما ايجاد بشود. هر چهار نوع از اين امور روحي و باطني گاهي اختياري است گاهي غير اختياري است؛ و لذا هر چهار قسم در حوزه فقه قرار می‌گيرد، روي مقدمه‌ای كه **لكل واقعة حكم** هر فعل اختياري حكمي دارد. باید ابواب جديد فقهي پایه‌ریزی كرد كه ريشه‌ای در فقه سابق دارد و کم‌وبیش روي آن كار می‌شود.

##### بحث اول

اولين بحث در دلالت حديث كه محبت باشد وقتي می‌گويد احبوا ظاهرش اين است كه محبت امر قلبي است که در خود ايجاد بكنید و اين امر اختياري است و بايد حمل بر ظاهرش كرد. در هر روايت ديگري كه احبوا باشد همين بحث وجود دارد. رساله امام سجاد بود: **«وَ أَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مُضَافٌ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلِيتَهُ بِهِ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمَعُونَةِ لَهُ عَلَى طَاعَتِهِ فَاعْمَلْ فِي أَمْرِهِ عَمَلَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ مُثَابٌ عَلَى الْإِحْسَانِ إِلَيْهِ مُعَاقَبٌ عَلَى الْإِسَاءَةِ إِلَيْه‏»[[3]](#footnote-3)**

توجه به جايگاه او ارتباطي كه با او دارد انتصابي كه بعد از مرگ او دارد و اينكه خداوند او را به‌عنوان امانت به او داده كه بايد تأديبش بكند، احساس مسئولیت موجب می‌شود كه او را دوست بدارد.

##### بحث دوم

يك بحث هم صيغه امر است كه **«احبوا الصبيان»** دارد كه آيا دلالت بر وجوب می‌كند يا استحباب می‌كند؟

در اصل، دلالت بر وجوب بكند اما ممكن است كسي قرائنی بياورد و بگويد به خاطر اين قرائن «احبوا» وجوبي نيست بلكه استحبابي است. يك قرينه اين است كه محبت چون امر ذومراتب است امر ذومراتب را نمی‌شود به او الزام كرد محبت ضعيفه‌ای وجود دارد و محبت قوی‌تر و بالاتري وجود دارد و مقوله به تشكيك است؛ علاقه‌مندی و محبت به ديگران امر تشكيكي است و گاهي گفته شده كه امور تشكيكي كه مراتب زيادي دارد نمی‌شود به آن الزام كرد در بالاترين مرتبه‌ها معلوم است كه امكان ندارد يا سخت و دشوار است.

گاهي در فقه قرينه عمومي گفته شده مرحوم آقاي خویی در بعضي بحث‌های فقهي دارند كه اين مقوله به تشكيك بودن موجب می‌شود ما ظهور امر را از وجوب برداريم، ممكن است كسي يك قرينه خارجي ارتكازي بياورد و بگويد ارتكاز ما با اين سازگار نيست كه بگوييم اين محبت يك امر واجب است بيشتر به يك امر مستحب و راجح تناسب دارد از باب ارتكازات عرفي و متشرعه‌ای كه وجود دارد كه ارتكاز متشرعه ما پذيراي حكم الزامي در اينجا نيست. نسبت به وجه اول ممكن است كسي این‌طور جواب بدهد همان معادله‌ای كه خيلي جاها آن را می‌گوييم كه دو ظهور نوعي معارضه دارند که در خيلي جاها در فقه مصداق دارد.

اينجا يك معارضه‌ای بين ظهور امر در وجوب هست و يكي اطلاق محبت است؛ محبت اطلاق دارد همه درجات را می‌گيرد، صيغه امر و هيئت امر ظهور در وجوب دارد اين دو را نمی‌شود جمع كرد. تعارضي كه خيلي از جاها می‌آوريم خيلي جاها دقیق‌تر است يعني در يك امر تعارضی بين هيئت و ماده هست، هيئت احبوا امري و هيئت إفعلي اين می‌گويد واجب است ماده محبت اطلاق با مقدمات حكمت اطلاق دارد يعني همه مراتب محبت، ولي اين دو با هم جمع نمی‌شود چون عرفي نيست كه بگويد بالاترين درجه محبت را بورزيد.

###### احتمالات

بنابراين دو اطلاق محبت كه همه مراتب را می‌گيرد و وجوب ظهور هيئت إفعل در وجوب، عرفاً با هم سازگار نيست آن‌وقت يكي را به نفع ديگري بايد تصرف كرد:

* يا بايد بگوييم احبوا يعني واجب است منتهي چه واجب است؟ همان مرتبه اول كه مرتبه عمومي می‌شود، اطلاق آن را برداريم وجوب اين را حفظ بكنيم يا این‌که اطلاق آن را حفظ بكنيم بگوييم احبوا راجح است يعني يك مرتبه‌اش راجح است و مرتبه بعدي هم راجح تر است و درجات دارد:
* يك احتمال هم اين است كه احبوا در مشترك استعمال بشود يعني مرحله اول واجب است مراتب بعدي مستحب است.

در بعضي جاها در تعارض مراحلي داريم كه يكي را ترجيح می‌دهيم و اينجا نمی‌شود يكي از قرائن را بر ديگري ترجيح داد؛ و لذا اجمال پيدا می‌كند قدر متيقنش همان رجحان محبت است نه وجوب پس نكته اولي كه گفته شد با اين دقت نبود آن می‌گفت چون تشكيكي است نمی‌شود وجوب بگوييم و لذا حمل بر استحباب می‌كنيم ما می‌گوييم با اين معادله دقيق اصولي كه عرض كرديم حمل بر قدر متيقن می‌شود نه اينكه بگوييم ظهور در استحباب دارد بلکه به خاطر تعارضي كه اينجا وجود دارد و اجمالي كه پيدا می‌شود قدر متيقنش رجحان است. اگر كسي ارتكاز قرينه بعدي را بپذيرد با اين همراهي می‌كند نپذيرد هم همين استدلالي كه ما كرديم كافي است و لذا جمله احبوا الصبيان يك رجحان است البته رجحان مؤكدي هست.

سؤال: به چه دليلي حمل بر این‌ها بكنيم؟

جواب: به چه دليلي حمل بر این‌ها بكنيم به دليل اينكه شما وجوب را أخذ می‌كنيد و اطلاق محبت را مقيد می‌كنيد چرا اين را بر او مقدم داشتيد چرایش خيلي واضح نيست و لذا اجمال پيدا می‌كند. كسي بگويد چيزهاي بيروني قرينه می‌شود كه اين مقصود است نتيجه همان استحباب می‌شود. فرض می‌گيريم آن ادله را كسي قبول ندارد يا دلالتي نمی‌كند اين دليل نمی‌تواند بيش از رجحان را افاده بكند. بايد دليل باشد

##### بحث سوم

مطلب سوم در «**احبوا الصبيان**» كلمه صبيان است. صبيان جمع صبي است و به غير بالغ صبی می‌گويند و اين اعم از غير بالغ است و شامل مميز و غير مميز و همه مراتب قبل از بلوغ می‌شود و بعد از بلوغ ظاهراً صبي شاملش نمی‌شود.

##### بحث چهارم

مطلب چهارم در صبيان اين است كه اين حكم شامل بحث ما می‌شود ولي اختصاص به پدر و مادر ندارد براي اينكه می‌شود بگوييم صبیان یعنی بچه‌ها نگفته اولادتان، تعبير ولد و ابن و این‌ها ندارد تعبير صبيان دارد كه اعم از اين است كه بچه خودش باشد يا بچه ديگري باشد؛ و لذا رجحاني كه می‌توانيم استفاده بكنيم اختصاص به خانواده و فرزند ندارد و صبيان شامل غير اولاد هم می‌شود حكم اختصاصي خانوادگي نيست بلكه در روابط بزرگ‌ترها با کوچک‌ترها است.

يك نكته دقيق اینکه دليل اولويت و فحوا آنجايي است كه دليل آن را نمی‌گيرد دليل چيزي را می‌گيرد كه لا تقل لهما اف بعد می‌گوييم **بالاولويه** يعني **لا تضربوهم** ضرب داخل در **لا تقل لهما اف** نيست اين دليل اولويت می‌شود جايي كه دليل اطلاق دارد منتهي آن مصداق واضح است اينجا نمی‌گوييم اولويت و فحوا و این‌ها مصداق واضح است؛ و لذا دو دلالت نمی‌شود يك دلالت است منتهي در يك جا واضح‌تر است در يك جا خفي تر است. اين يك روايت است كه اگر كسي روايات كامل الزيارات را بپذيرد سندش تمام می‌شود در بحث رجال كامل الزيارات را معمولاً قبول نداريم اواخر ترديدي پيدا شده كه شايد راهي براي توثيق عام كامل الزيارات وجود داشته باشد كه انشاءالله در بحث فقهي مكاسب آن را بحث خواهيم كرد. ولي صحت‌وسقم روایت مبتني بر نظريه توثيق عام كامل الزيارات است دلالتش هم حداقل رجحاني مطلق نسبت به كودكان می‌گويد.

##### روایت دوم

روايت دوم چهارمين روايت اين باب است **و عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن بن ابي عمير أمن ذكره** روايت در فروع كافي و من لا يحضر و ثواب الاعمال آمده و در همه مرسل است. **ابن ابي عمير امن ذكره عن** **ابي عبدالله عليه السلام** كه امام صادق **فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْوَالِدَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ لِوَلَدِه‏‏»[[4]](#footnote-4)**

##### بررسی سندی و دلالی روایت

در بحث سندي راه قبول روايت اين است كه كسي مرسلات **ابن ابي عمير** را بپذيرد و كساني هم كه مرسلات ابن ابي عمير را نپذيرند كه ما متمايل به همين نظر هستيم اين روايت خالي از ضعف نيست.

از نظر دلالي يك نكته اين است كه بيش از استحباب نمی‌شود استفاده كرد **«إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْوَالِدَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ لِوَلَدِه‏**» از آن بيش از استحباب مؤكد نمی‌شود استفاده كرد علی‌رغم اينكه اينجا اين جمله چند تأكيد دارد إن دارد و لام دارد **اما** هیچ‌کدام در حد وجوب نمی‌رسد علتش هم بحثي است كه گاهي ما در روايات امرونهی داريم امرونهی ظهورش وجوب و حرمت و الزام است الا با قرائن خارجي، اما در خيلي از روايات آثار و پيامدهاي منفي يا آثار و پيامدهاي مثبت يك كار خوب را بيان می‌كند؛ به‌طورکلی نمی‌شود گفت بيان آثار منفي يا مثبت يك عمل دلالت بر وجوب می‌كند بلكه انواعي دارد؛ اگر اين پيامدها اخروي از قبيل عذاب باشد و بگويد اگر اين كار را ترك بكني جهنم می‌روي معلوم می‌شود واجب است یا اگر اين كار را انجام بدهي جهنم می‌روي معلوم می‌شود که حرام است امرونهی نيست، فقط پيامد منفي است.

###### پيامدهای منفي و مثبت

1. قسم اول اين است كه پيامد منفي عذاب جهنم باشد که آنجا می‌توانيم الزام به دست بياوريم ولو امرونهی نيست بلكه اين الزام قوی‌تر از امرونهی می‌شود.
2. نوع دوم پيامد منفي مادون جهنم است يعني سختی‌ها و عذاب‌هایی كه مثلاً در قيامت يا قبر يا برزخ است، راجع به اين هم حكم كلي نمی‌شود داد، گاهي بيان طوري است كه انسان می‌تواند بگويد حرام يا واجب است ولي گاهي يك نوع درجات خفيفه‌ای از سختي در قبر يا قيامت می‌شود که با كراهت هم قابل‌جمع است؛ و لذا موردي بايد تصميم گرفت. اين هم قسم دوم است كه عذاب مادون جهنم است كه دو قسم می‌شود و نمی‌شود كلي گفت.
3. قسم سوم پيامدهاي مثبت اخروي است چه بهشت و رضوان الهي چه آسایش‌های در مراحل برزخ و قيامت؛ از این‌ها بيش از ترجيح بيرون نمی‌آيد صد تا دليل بگويد اگر اين كار را بكني بهشت می‌روي اين می‌تواند واجب باشد و انسان را به بهشت ببرد يا مستحب باشد يا اگر اين كار را ترك بكني بهشت می‌روي می‌تواند ترك حرام يا ترك مكروه باشد اين لازم اعم است. يا اگر اين كار را بكني راحتي و آسايشي در شب اول قبر داري يا ائمه سراغت می‌آيند يا در قيامت سریع‌تر از اين چيزها عبور می‌كني. چه گشایش‌ها و نعم اخروي از قبيل بهشت و نعم بهشتي باشد چه ساير گشایش‌های در مراحل بعد از احتضار باشد این‌ها بيش از ترجيح نمی‌رساند يا از ترجيح استحباب بيرون می‌آيد يا كراهت.
4. قسم چهارم پيامدهاي مثبت يا منفي معنوي ولي در همين دنيا است؛ مثلاً اگر اين كار را بكني توفيق به نماز شب پيدا می‌كني يا يك صفاي روحي پيدا می‌كني چيزهاي معنوي در اين دنيا است گر چه درنهایت با آخرت هم ارتباطي برقرار می‌كند ولي ناظر به اين دنيا است. از این‌ها معمولاً رجحان استفاده می‌شود اعم از وجوب و استحباب يا حرمت و كراهت است.
5. قسم پنجم پيامدهاي مثبت و منفي دنيوي است مثلاً آن كار را بكني عمرت كم می‌شود یا عمرت زياد می‌شود یا نور چشمت زياد می‌شود يا اگر جامعه اين كار را بكند زلزله می‌آيد، چنين كارهاي مثبت و منفي دنيايي هم اعم از وجوب و استحباب يا حرمت و كراهت استفاده می‌شود الا اينكه قرائن خاص باشد. اين پنج قاعده است امرونهی يا جمله خبريه به جاي امرونهی دلالت بر حرمت می‌كند با قرائن استحباب و كراهت می‌شود اما اگر جمله‌های خبريه‌ای است كه پيامدهاي كار را می‌گويد پنج قسم است و بعضي دلالت بر وجوب و حرمت دارد كه قسم اول باشد بقيه اعم از الزام و غير الزام است و تعيين يكي از اقسامش موردي است ممكن است جايي قرينه خاص باشد ولي اگر قرينه خاص نباشد اعم است. اين بحث را در اصول در ادامه امرونهی بايد مطرح بكنند كه نيست.

به بحث كبروي برگرديم «**إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْوَالِدَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ لِوَلَدِه‏**» خدا به بنده‌اش رحم می‌كند يرحم اطلاق دارد هم رحم دنيايي را می‌گيرد هم اخروي را می‌گيرد ولي چه اخروي باشد چه دنيوي باشد هیچ‌کدام مشمول قاعده اول نيست كه وجوب و حرمت در بيايد در قاعده‌های بعدي می‌آيد كه دنيوي و اخروي است و يك نوع گشايش و ثواب است يا اگر بگوييم دنيا را هم می‌گيرد گشایش‌های دنيايي است و از هیچ‌کدام وجوب و استحباب بيرون نمی‌آيد ولي از آن رجحان شرعي استفاده می‌شود. نمی‌گوييم استحباب می‌گوييم رجحان كه با وجوب و استحباب سازگار است منتهي مادامی‌که دليل بر وجوب نداشته باشيم استحباب می‌شود نه اينكه به استحباب فتوي داد خيلي مهم است يعني وقتي كسي می‌خواهد فتوي بدهد نمی‌تواند بگويد مستحب است می‌تواند بگويد راجح است چون دليل اعم را دلالت می‌كند. دلالت اين دو روايت بر رجحان دلالت‌های خوبي بود اما سند هر دو خالي از ضعف نبود گر چه در هر دو آراء رجالي وجود دارد كه معتبر می‌دانند ولي ما تقريباً هیچ‌کدام را معتبر نمی‌دانیم.

و صلی الله علی محمد و آله الاطهار

1. **- عدة الداعي و نجاح الساعي، ص: 88.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏65، ص: 63.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- وسائل الشيعة، ج‏15، ص: 175.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- عدة الداعي و نجاح الساعي، ص: 88.** [↑](#footnote-ref-4)